



تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۸۷/۵/۱۷

این مقاله با بررسی چیستی حکمت در مکاتب مشاء و اشراق و متعالیه و تعاریف گوناگون فلسفه اسلامی و ماهیت حکمت در متون اسلامی به ویژه آیات قرآنی به این نتیجه رسیده است که حکمت در قرآن هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد. به عبارت دیگر، حکمت هم ساحت تعلقی و ادراکی و هم ساحت کنشی و رفتاری را در بر می‌گیرد. حکمت نظری، عبارت از معرفت مطابق با واقع و برخوردار از عصمت و عاری از خطا است. و حکمت عملی، بایدها و نبایدهای مربوط به حوزه ارزش‌ها و رفتارهای مهذبانه و همراه با خشیت و اخلاص الهی است. حاصل سخن آن که حکمت دربردارنده مسائل بینشی و اعتقادی، احکام منشی و اخلاقی و نیز احکام فقهی و رفتاری و کنشی می‌باشد. به عبارت دیگر، حکمت نظری به حوزه عقاید و بینش‌ها و حکمت عملی به اعمال فردی و اجتماعی می‌پردازد. به همین جهت، حکمت قرآنی معنایی وسیع و گسترده به خود می‌گیرد. حکمت به منابعی مانند عقل و وجودان و فطرت و وحی نیازمند است و توانایی عقل و وجودان در شناخت پاره‌ای از حقایق حکمی، انسان را از منبع وحیانی بی‌نیاز نمی‌کند.

کلید واژه‌ها: حکمت قرآنی، فلسفه، حکمت، حکمت نظری، حکمت عملی.

مقدمه

فلسفه اسلامی، عمر طولانی و پایداری را سپری کرده است و زمان آن رسیده است تا با نگاهی معرفت‌شناسانه به وصف و تبیین و ارزیابی درجه دوم آن پرداخت و پرسش‌های فلسفه مضایقی را از فلسفه، اسلامی جویا شد. برای دستیابی به پاسخ‌های معرفت‌شناسانه، تحقیق فلسفه فلسفه اسلامی یا فلسفه پژوهی در حوزه مکاتب فلسفه اسلامی ضرورت می‌باشد. پرسش‌هایی مانند چیستی فلسفه اسلامی، روش‌شناسی، ترابط آن با سایر علوم و معارف، تبیین گزاره‌های فلسفی، آسیب‌شناسی، کشف ساختار فلسفه اسلامی، مقایسه گراشی‌ها و رویکردهای گوناگون و جایگاه فلسفه اسلامی، مقایسه روش و ساختاری با فلسفه‌های غرب و کارکردهای فلسفه اسلامی، نمونه‌ای از این نگرش معرفت‌شناسانه و درجه دوم است. پاره‌ای از پرسش‌های اساسی در حوزه پیشگفتہ این است که فلسفه اسلامی در مقابل فلسفه‌های غربی چه جایگاهی دارد و آیا مطلب مهمی برای دنیای امروز و انسان معاصر دارد؟ گرهای از نیازهای بشری باز می‌کند یا این‌که فلسفه اسلامی گرفتار کهنگی و مرور زمان و عتیقه‌ای و موزه‌ای شده است؟ آیا فلسفه به صورت فکر

ارزشمند می‌تواند موزه‌ای شود و زندگی و بالندگی اش را از دست بدهد و آیا قدمتش، ارزش آن را می‌کاهد؟ پرسش مهم دیگری که در این نوشتار دنبال می‌شود، پرسش از هویت و ماهیت فلسفه اسلامی و مقایسه آن با حکمت قرآنی است.

چیستی حکمت در فلسفه اسلامی

فیلسوفان مسلمان، پیرامون چیستی حکمت الهی یکسان سخن نگفته‌اند و تعاریف گوناگونی با رویکردهای موضوع محور، مسئله محور، غایت محور و ترکیبی و نیز با قلمرو عام و خاص ارائه کرده‌اند. جمع‌بندی این تعاریف که با رویکرد تاریخی بیان گردیده، عبارت‌اند از:

۱. کاربرد فلسفه در تمام علوم حقیقی: فیلسوفان مسلمان، معنای عام فلسفه یعنی تمام دانش‌های حقیقی و علم به حقایق را پذیرفتند و آن را به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم نمودند. حکمت به معنای عام عبارت است از استكمال نفس آدمی به وسیله تصور امور و تصدیق به حقایق نظری و عملی به اندازه توانایی آدمی؛ حکمت متعلق به امور نظری را حکمت نظری و حکمت متعلق به امور عملی را

جای داده‌اند.^۳ شیخ اشراق^۴ و صدرالمتألهین^۵ نیز این اطلاق از فلسفه را به کار برده‌اند. این کاربرد از فلسفه برای نخستین بار از سوی ارسطو مطرح گردید، با این تفاوت که ارسطو، حکمت به معنای عام را به علوم نظری، علوم عملی و علوم صناعی تقسیم می‌کند. علوم صناعی نه با معرفت از آن جهت که معرفت است و نه با عمل از آن جهت که عمل است سرو کار ندارند و تنها جنبه تولیدی در آن لحاظ می‌گردد.^۶ اما فلسفه اسلامی، حکمت تولیدی و صناعی را از تقسیم‌بندی حکمت حذف کرده‌اند. حال، چرا این پدیده اتفاق افتاد، نیاز به تأمل و تحلیل دقیقی دارد؟ آیا مبانی و باورهای دینی و اعتقادی مسلمانان به جهت منع تصرف در جهان طبیعت و تکوین به انکار حکمت تولیدی انجامید. یا این‌که شاخه سوم از فلسفه در ترجمه آثار ارسطو به زبان

حکمت عملی خوانند^۱ حکمت نظری به حکمت الهی، حکمت ریاضی و حکمت طبیعی و حکمت عملی به اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن منشعب می‌گردد.

هر چند که فخر رازی در شرح عيون‌الحكمة، تقسیم چهارگانه‌ای برای حکمت نظری ذکر می‌کند و علم ربویه را از علم کلی جدا ساخته، در کنار علم ریاضی و علم طبیعی قرار می‌دهد. علم کلی تنها به بررسی امور عامه می‌پردازد و از عوارض موجود بما هو موجود بحث می‌کند و علم ربوی تنهای به مجردات اختصاص دارد.^۲ اخوان الصفا، فلسفه حقیقی را اعم از الهیات، طبیعیات، منطقیات و ریاضیات شمرده‌اند و الهیات را در بردارنده معرفة الباری، علم الروحانیات، علم النفسانیات، علم السياسة، و علم المعاد برشمرده‌اند. و علم السياسه را مشتمل بر سیاست نبوی، سیاست ملوکی، سیاست عامه (حکومت)، سیاست خاصه (اقتصاد خرد)، و سیاست ذاتی (تدبیر ذات انسان) دانسته‌اند؛ یعنی تمام اقسام حکمت نظری و حکمت عملی را در فلسفه حقیقی

۳. رسائل/خوان الصفا، بیروت، دارالبیروت، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۲۶۶-۲۷۴.

۴. مجموعه مصنفات شیخ اشراف، المشارع و المطارحات، ج ۱، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۵. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۰.
۶. ارسطو، در کون و فساد، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، ص ۱۵ و ۱۶؛ همو، ما بعد الطبيعة، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۲۳۷-۲۴۲.

۱. ابن سینا، عيون‌الحكمة، تحقیق عبدالرحمان بدلوی، چاپ دوم: کویت، لبنان، و کالله المطبوعات و دارالعلم، ۱۹۸۰، ص ۱۶ و ۱۷.

۲. فخر رازی، شرح عيون‌الحكمة. الجزء الثاني، ص ۱۷ و ۱۸.

عربی توسط مترجمان، مغفول واقع ماند؟ پرسش‌هایی هستند که محققان می‌توانند بدانها بپردازنند. به هر حال، حذف این شاخه مهم از فلسفه در فرآیند صنعت و تکنولوژی مسلمانان تأثیر منفی گذاشت.

۲. دومین معنای فلسفه را ارسسطو در شناخت حقیقت به کار برده است.^۱ هر چند وی، شناخت حقیقت را به شناخت علل اشیاء به ویژه موجودات سرمدی و مبدأ نخستین و شناخت کلیات و غیره تحويل می‌برد.^۲ این تعریف، توسط حکیمان مسلمان به عنوان علم حقایق اشیاء مطرح گردید؛ برای نمونه: کندي، فلسفه را به «علم الاشياء بحقائقها بقدر طاقة الانسان»^۳ و ملاصدرا آن را به «الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقائق الموجودات على ما هي عليها و الحكم بوجودها تحقيقاً بالبراهمين لا اخذًا بالظن والتقليل، بقدر الوسع الانساني» تعریف می‌کند.^۴ این گونه کاربردها به معنای مطلق حکمت یا حکمت نظری به کار می‌رود.

۱ . بنگرید به: ما بعد الطبيعة، ص ۲۴۱.

۲ . همان، ص ۷۴ و ۷۵-۲۹.

۳ . الکندي، کتاب الکندي الى المتعصّم فی الفلسفة الأولى، تحقيق الدكتور احمد فؤاد الاهوانى، القاهرة، ۱۹۴۵، ص ۷۷.

۴ . الحكمة المتعالية، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۲۰.

شاید بتوان تعریف شایع فلسفه را که عبارت است از شناخت موجود بما هو موجود را به شناخت حقیقت برگرداند. به تعبیر شیخ: «هذا العلم يبحث عن الموجود المطلق»^۵ و به بیان ملاصدرا: «ان الفلسفة الاولى باحثة عن احوال الموجود بما هو موجود و عن اقسامه الاولية، اي التي يمكن من غير ان يصير رياضياً او طبيعياً»^۶ یا «كذلك للموجود بما هو موجود، عوارض ذاتية يبحث عنها في العلوم الالهية»^۷ یا «ان من عوارض الموجود بما هو موجود من غير ان يحتاج الى ان يصير نوعاً متخصص الاستعداد طبيعياً او تعليمياً».^۸

بنابراین، شناخت حقیقت می‌تواند با دو تفسیر متفاوت یعنی به معنای علم به حقایق اشیاء یا معرفت به حقایق موجودات، مطرح گردد. تفسیر نخست با مطلق حکمت یا حکمت نظری مترادف دانسته شده و الهیات و طبیعت و منطقيات و ریاضيات و حتی انواع حکمت عملی را در بر می‌گیرد.

تفسیر دوم، فلسفه اولی و عوارض ذاتیه موجود بما هو موجود یا احوال موجود مطلق را شامل می‌شود و علم الهی یا علم

۵ . ابن سينا، النجاة، ص ۱۹۸.

۶ . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۲۸.

۷ . همان، ج ۱، ص ۲۴.

۸ . همان، ج ۳، ص ۲۷۸.

اعلى نيز به کار مى رود. اين تعريف مشتمل بر علم کليات و علم مفارقات است. بسياري از حکيمان از جمله شیخ اشرف در مطارحات نيز همین تعريف را پذيرفته‌اند. تفسير شناخت حقیقت به شناخت علل اشیاء و شناخت کليات را می توان به فلسفة اولی يا علم اعلى و علم الهی نيز تحويل برد.

۳. سومین معنای فلسفة با هستی شناسی و امور عامه متراffد دانسته شده و تعريف فلسفة را به احوال و اوصاف موجود بما هو موجود و احكام کلی وجود و تقسیمات آن منحصر ساخته‌اند. عموماً فلاسفه، اين معنای فلسفة را اعم از علم کلی و علم ربوي می دانند و مباحث مربوط به امور عامه و مجردات را در آن بحث می کنند؛ هر چند فخر رازی در شرح عيون الحکم، علم ربويات را از علم کليات جدا دانسته و اقسام چهارگانه برای حکمت نظری در نظر گرفته است. البته احتمال ادغام آن دو را نيز متفی نمی داند.

۴. فلسفة به معنای دانش امور مجرده، چهارمين تعريفی است که از ناحیه حکيماني مانند ابن‌سینا مطرح گردید. وی در حکمت مشرقی، چهار فرض عقلی برای ماهیت بيان می کند و فرض سوم را - که عبارت است از ماهیتی که در وجود خارجي و ذهنی بی نیاز از ماده است - معنا و مفهوم علم اعلى و

فلسفة اولی معرفی می کند؛ البته اگر اين عبارت شیخ را به معنای امور لا بشرط از ماده معنا کنیم فلسفة اولی با معنای پیشین یکی می شود، اما اگر معنای بشرط لای از ماده و به تعبیر فخر رازی، علم ربويت، مقصود شیخ باشد در آن صورت، فلسفة، دانش احوال و عوارض مجردات شمرده می شود. ابن سینا در *اللهیات شفای می نویسد*: «ان الالهیة تبحث عن الامور المفارقه للمادة بالقوم والحدّ و قد سمعت ايضاً ان الالهی هو الذي يبحث فيه عن الاسباب الاولى للوجود الطبيعي والتعمیمی و ما يتعلق بهما وعن سبب الاسباب و مبدأ المبادی و هو الاله تعالى جده». ^۱

۵. پنجمین تعريف فلسفة الهی عبارت است از خداشناسی. اين تعريف نخستین بار توسط کندي در نامه به متعصم مطرح گردید. وی می نویسد: «و اعلاها الصناعات الانسانية مرتبة الفلسفة الاولى اعني: علم الحق الاول الذي هو علة كل حق».^۲

فارابی نيز همین رویکرد را می پذیرد و حکمت را به معرفت وجود حق و واجب

۱. الالهیات من كتاب الشفاء، تحقيق، حسن زاده آملی، قم، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص. ۱۲.

۲. الكندي، كتاب الكندي الى المتعصم الى الفلسفة الاولى، ص. ۷۷.

الوجود بذاته معنا می‌کند.^۱ شیخ در تعلیقات و نجات، حکمت را به معرفت وجود واجب یا دانش احوال موجود مطلق یعنی مبدأ تمام موجودات معلول معرفی کرده است.^۲

ابوالبرکات بغدادی، علم الهیات را علم خداشناسی و صفات حق تعالی معرفی می‌کند.^۳ شایان ذکر است تعاریف پیشگفته موضوع محورانه ارائه گردیدند، هرچند در قلمرو موضوع به حداقلی و حداقلی تقسیم می‌شوند؛ اما برخی از تعاریف، غایت محورانه‌اند که در تعریف ششم بیان می‌شود.

۶. ششمین تعریف، تعاریف غایت محورانه است؛ مانند: تعریف فلسفه الهی به «صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني» یا «الحكمة التي يستعد النفس بها للارتفاع الى الملا الاعلى و الغاية الفصوى و هي عنية ربانية و موهبة الهيه لا يؤتى بها الا عن قبله تعالى» یا «التشبّه بالله بحسب الطاقة البشرية لتحصيل السعادة الابدية».

۷. هفتمین تعریف، تعاریف فعالیت و روش محورانه هستند. استاد محمد تقی

جعفری، فلسفه را هرگونه تکاپو و فعالیت مغزی پیرامون یک مسئله مانند کوشش و تلاش برای شناخت علل و معلومات و نتایج و جریانات تحلیلی و ترکیبی یک مسئله معرفی می‌کند.^۴ استاد مصباح نیز همانند سایر فلاسفه معاصر، علاوه بر معنای خاص فلسفه یعنی متافیزیک و مباحث کلی وجود، به تعریف عامتری یعنی تعریف روش شناسانه و فعالیت محورانه اشاره می‌کند که عبارت است از فعالیت‌های ذهنی در زمینه مسائلی که با روش تجربی و نقلی اثبات نمی‌شود و تنها با روش تعقلی اثبات می‌گردد.^۵

۸. هشتمین تعریف از سنخ تعاریف ترکیبی میان روش و موضوع‌اند. برخی از حکیمان معاصر با نگاهی واقع‌بینانه‌تر به تعریف فلسفه پرداخته‌اند و تا حدودی سعی

۴. محمدتقی جعفری، تحقیق در فلسفه عالم، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۷۹، ص ۳۳ و ۳۴.

۵. بنگرید به: میزگرد، «فلسفه شناسی^۱»، مصاحبه استاد مصباح در فصلنامه معرفت فلسفی، شماره ۱۰، ص ۱۳.

۱. الحکیم الفارابی، اربع رسائل فلسفیة، التعلیقات، انتشارات حکمت، ۱۳۷۱، ص ۴۶.

۲. ابن سينا، التعلیقات. انتشارات دفترتبییغات، ۱۳۷۹، ص ۱۶.

۳. ابوالبرکات بغدادی، الكتاب المعتبر في الحكم، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳، ص ۱۶.

چیستی حکمت در متون اسلامی

کسانی که دغدغه اسلامی کردن فلسفه را دارند باید علاوه بر حفظ روش عقلی و استدلالی و بهره وری از بدیهیات بر واژه حکمت و معنای قرآنی آن تأکید ورزند و در راستای آن به تدوین حکمت پردازند تا بتوانند وصف اسلامی را بر فلسفه خود بار سازند؛ زیرا این واژه قرآنی در بردارنده بار معنایی معینی است که یونانیان از آن معنا، محروم بودند. و همان‌گونه که روشن خواهد شد ما معتقدیم که یونانیان، فلسفه داشتند، اما از حکمت بهره‌های نبرده‌اند. حال که حکمت نوین اسلامی درصد است تا اسلامیت خود را پررنگتر از سایر گرایش‌های حکمت اسلامی مطرح کند و با حفظ عقلانیت مبنایگرا بهره فراوان‌تری از دین اسلام ببرد. لازم است تا بیش از گرایش‌های دیگر حکمت اسلامی به هماهنگی اسلام و حکمت دست یازده و در دریافت تعریف موضوع و مسایل حکمت و جهت‌دهی و قلمرو و ساختار آن از قرآن و سنت نبوی و علوی و ولوی استفاده کند؛ به همین دلیل، به سراغ آیات قرآنی رفته، معنای حکمت را جویا می‌شود تا حکمت اسلامی را با آن معنای قرآنی توسعه بخشد.

→
۱۲۸-۱۳۰.

کرده‌اند با قلمروی وسیع‌تر به فلسفه بنگرند. به همین دلیل، تعاریف موضوع و روش محورانه را ارائه کرده‌اند. علامه طباطبائی بر این باور است که فلسفه از بود و نبود مطلق اشیاء با روش برهانی بحث می‌کند.^۱ این تعریف که در اصول فلسفه و روش رئالیسم بیان گردیده، به مؤلف علامه اجازه داده است تا پیرامون مباحث فلسفی مارکسیسم و اشیای اعتباری و اشیای ادراکی بحث نماید و مقاله‌های مستقلی را به اعتباریات و ادراکات اختصاص دهد. و فلسفه را آن‌گونه که در **بداية الحكمه** و **نهاية الحكمه منقح** ساخته، منحصر به احوال موجود بما هو موجود نسازد. استاد مطهری نیز همین مشرب را طی می‌کند و فلسفه را دانشی می‌داند که به تمایز امور حقیقی از امور اعتباری و وهمی با روش عقلی اقدام می‌کند.^۲ استاد جوادی‌آملی، فلسفه را جهان‌بینی متفرع بر شناخت‌شناسی می‌داند، به گونه‌ای که با روش‌های متفاوت در جهان شناسی تعاریف فلسفه و جهان‌شناسی‌ها نیز متفاوت خواهد شد.^۳

۱ . مرتضی مطهری، **مجموعه آثار؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم**، ج^۶، مقاله اول، ص ۵۷-۶۰.
۲ . همان، ج^۴، ص ۵۸.
۳ . عبدالله جوادی آملی، **سرچشمه اندیشه**، ج^۳، ص ←

و به قول ناصرخسرو:

مقهور حکمت شود این خلق جهان پاک
زیرا که حکیم است جهان داور قهار
علاوه بر معانی پیشگفته، واژه حکمت به
معنای سخن استوار و کلام موافق حق و
شناسایی حق لذاته و شناسایی خیر به خاطر
بکار بستن آن نیز به کار رفته است. گاهی
حکمت چیزی گفته می‌شود، مقصود دلیل و
سبب و جهت آن است. همان‌گونه که
سراییده‌اند که:

خدا گر بینند ز حکمت دری

به رحمت گشاید در دیگری^۳

حال که معانی گوناگون حکمت در لغت
و فرهنگ‌نامه‌ها روشن گشت، جا دارد به
یک مبنای زبان شناختی توجه شود تا به
معنای محوری دست یابیم. آن مبنای زبان
شناختی این است که هر واژه‌ای دارای یک
معنای اساسی و پایه‌ای است که با فرض
تحوّل معنایی، آن معنای پایه، پایدار است.
اصولاً هر عنصری در درون یک نظام زنده،
 دائم در حال تجدید و دگرگونی روابط خود
با عناصر دیگر درون نظام است و چه بسا
که از راه این تجدیدها و دگرگونی‌ها
نقش‌های تازه‌ای برای آن پدید می‌آید، مانند
نقش یا نقش‌هایی که یک فرد انسانی در

حکمت در فرهنگ لغوی

لغت‌شناسان با بررسی آیات قرآن و
احادیث و لغت عرب به تفسیر معانی
گوناگون حکمت پرداخته‌اند. خلیل در
کتاب العین، حکمت را به عدل و علم و حلم
برگردانده است، همان‌گونه که استحکام و
وثاقت و منع کردن را نیز به آن نسبت
می‌دهد.^۱ ابن اثیر نیز حکم و حکیم را از
اسمای الهی دانسته و آن را به معنای حاکم و
قاضی گرفته است، هرچند برخی از اهل
لغت، در تعریف حکمت گفته‌اند: «الحكمۃ
عبارة عن معرفة أفضل الأشياء بأفضل
العلوم». جوهری نیز حکمت و حکیم را به
معنای علم و علیم گرفته است. حُکم به ضم
حاء نیز به معنای فقه و قضای به عدل به کار
می‌رود.^۲ دهخدا حکمت و جمع آن یعنی
حکم را به معنای دانایی، علم، دانش،
دانشمندی، عرفان، معرفت، فرزانگی،
فرزانی، حلم و بردباری، درست‌کاری،
درست‌کرداری، صواب‌کاری، راست‌گفتاری
مانند این‌ها به کار برده است.

به قول فردوسی:

جهان سریه سر حکمت و عبرت است
چرا بهره ما همه غفلت است

۱. العین، ج ۳، ص ۶۶.

۲. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۰.

۳. لغت نامه دهخدا، واژه حکمت.

یافت که واژه حکیم و مشتقاش به معنای عالمی است که اندیشه صحیحش، او را به کارهای محکم و مستحکم وامی دارد و از کارهای زشت و ناروا و جهل و نادانی و ظلم جلوگیری می‌کند؛ بنابراین، حکمت به علم نظری صحیح و متنه‌ی به علم عملی پسندیده و عمل به اعمال نیکو اطلاق می‌شود.^۲

حکمت در آیات قرآنی
واژه حکمت و مشتقات آن، دهها بار در قرآن به کار رفته است. برای نمونه می‌توان به واژه‌های الحکمه (۱۵ بار) و حکمت (۲۰ بار) و الحُکم و حُکم (۲۱ بار) و حکیم (۵۵ بار) و الحکیم (۴۲ بار) که در آیات گوناگون با معنای متنوعی به کار رفته، اشاره کرد. ولی چون قرآن، کتاب فرهنگ‌نامه و لغت‌نامه نیست، باید از طریق بررسی مصادیق گوناگون آن به معنای پایه حکمت دست یافت. بررسی معنا شناختی آیات قرآن نشان می‌دهد که حکمت در بافت‌های گوناگون، به معنای و مصادیق گوناگونی دلالت دارد. برای توضیح بیشتر به آیات ذیل توجه کنید.

۲. بنگرید به: معجم مقاييس اللغة، ج ۲، ص ۹۱؛ الصحاح، ج ۵، ص ۱۹۰۲؛ مصباح المنير، ص ۱۴۵.

مجموعه اجتماعی که در آن زندگی می‌کند برای خود پدید می‌آورد. کارکرد واژگان در زبان نیز همانند کارکرد یک عنصر در یک مجموعه و در یک نظام زنده است. وجود دهها آیه و جمله گوناگون که واژه حکمت در آن‌ها به کار رفته است، می‌تواند ما را بـ دهها معنای متفاوت برای این واژه رو به رو کند، ولی هر معنای متغیر تا زمانی معتبر است که در همان بافت موقعیت ویژه خود قرار داشته باشد و همچنین با معنای پایه تناقض نداشته باشد.^۱ یکی از نابسامانهای بیشتر فرهنگ‌نامه‌ها یا کتاب‌های لغت این است که به جای آن که معنای «پایه» از یک واژه را توضیح دهند، اغلب به آوردن چندین معنای نسبی برای یک واژه اکتفا می‌کند. برای نمونه در لغت نامه المنجد، حدود بیست و نه معنای گوناگون برای واژه حکمت ذکر شده، در حالی که هر یک از این معنای در بافت موقعیت ویژه خود می‌تواند درست، دقیق و سنجیده باشد، ولی در بیرون از آن نمی‌تواند رابطه مشخص و معین خود را با این واژه بیان کند. بنابراین می‌توان از مجموع کتاب‌های لغت این برداشت را کرد و به این معنای پایه دست

۱. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: دخلاغه‌ای فرجامی، ص ۷۳-۹۵.

مسلمان شرک، ستمی بزرگ است».^۴

سفراش نسبت به والدین: «و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم - مادرش به او باردار شد، در حالی که سستی بر سنتی (می‌افزود). و از شیر بازگرفتنش در دو سالگی بود - (و به او گفتیم): که برای من و پدر و مادرت سپاس‌گوی! که فرجام (همه شما) فقط به سوی من است. و اگر آن دو، تلاش کنند برای این که تو چیزی را که بدان هیچ دانشی نداری، همتای من قراردهی، پس از آن دو اطاعت مکن و [لی] در دنیا با آن دو به طور پسندیده همنشینی کن و از راه کسی که به سوی من بازگشته، پیروی کن».

گزارش از معاد: «سپس بازگشت شما فقط به سوی من است و شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید، خبر می‌دهم».^۵ گزارش از حسابرسی قیامت: (لقمان گفت): «ای پسرکم! در حقیقت اگر آن (کردار تو) هم وزن دانه‌ای از سپندان باشد، و در صخره‌ای یا در آسمان‌ها یا در زمین قرار گیرد، خدا آن را (برای حساب) می‌آورد؛ [چرا] که خدا لطیف آگاه است».^۶ امر به نماز‌گزاری: «ای پسرکم! نماز را

الف: آیات سوره لقمان: نام لقمان در قرآن دوبار در سوره سی و یکم بردۀ شده است. حضرت لقمان، مطابق روایات متعددی اهل حکمت بود نه اهل رسالت و نبوت؛ هرچند عکرمه او را نبی معرفی می‌کند، ولی بسیاری از مفسران از جمله ابن عباس و مجاهد و قتاده برخلاف او فتوا داده‌اند.^۱ پیامبر اعظم ﷺ در روایتی فرموده است که لقمان پیامبر نبود، ولی بندهای با تفکر بسیار بود و به یقین نیکو دست یافت. وی دوستدار خدا بود و خدا هم او را دوست می‌داشت.^۲ وقتی خداوند متعال به لقمان، حکمت و فرزانگی آموخت به او دستور داد که سپاس خدا را به جای آورد. البته سپاسگزاری حق تعالی نیز سودی است که به سپاسگزار می‌رسد. و سپس لقمان به پرسش، اندرزهای حکیمانه را آموخت.^۳ این پنهانی حکیمانه در شناخت معنای پایه حکمت به ما مدد می‌رساند. به پنهانی حکیمانه لقمان توجه فرمایید:

توصیه به توحید و پرهیز از شرک ورزی:
«ای پسرکم! به خدا شرک مَورز [چرا] که

۱. البلاع فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۱، ص ۴۱۲؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۷۵.

۲. مجمع البيان، ج ۸، ص ۴۹۴.

۳. لقمان / ۱۲.

برپا دار».

سفراش به کارهای پسندیده و پرهیز از کارهای ناپسند: «و به [کار] پسندیده فرمان ده و از [کار] ناپسند منع کن». اعتدال در راه رفتن و فروکاستن صدا: «و در راه رفتن، مُعتدل باش و صدای را فروکاه؛ [چرا] که مسلمًا ناپسندترین صدایها، صدای الاغ هاست!»^۱

ب: آیات سوره اسراء: خداوند سبحان در سوره اسراء می فرماید: قرآن به شیوه پایدارتر و مستحکم تر راهنمایی می کند،^۲ آن گاه به برخی از راهنمایی های حکیمانه می پردازد که در ذیل اشاره می شوند:

آخرت‌شناسی و انسان‌شناسی و عذاب‌شناسی: «و این که کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، عذاب دردنگی برای آنان آماده ساخته‌ایم! و انسان بدی را می طلبد، همان‌گونه که او نیکی راهی طلبد و انسان شتابزده است. و شب و روز را دو نشانه (خدا) قرار دادیم و نشانه شب را محظوظ دیدیم، و نشانه روز را روشمند بخش گردانیدیم، تا بخششی را از پروردگارتان بجویید، و تا عدد سال‌ها و حساب را بدانید و هر چیزی را به تفصیل شرحش دادیم. و

۱. لقمان ۱۹.
۲. اسراء ۹-۱.

۳. اسراء / ۲۱-۱۰.
۴. اسراء / ۲۲-۹.

هر انسانی فال (نیک و بد و عمل) او را بر گردنش بسته‌ایم، و روز رستاخیز، نامه (اعمالی) برای او بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌یابد. (و به او گفته می‌شود): نامهات را بخوان! امروز، حسابرسی خودت بر [ای] تو کافی است. هر کس راه یابد، پس فقط به نفع خودش راه می‌یابد و هر کس گمراه شود، پس فقط به زیان خود گمراه می‌شود و هیچ باربرداری بار سنگین (گاه) دیگری را برابر نمی‌دارد و (ما) عذاب کننده (کسی) نیستیم، تا این‌که فرستاده‌ای برانگزیریم و هرگاه بخواهیم که (مردم) آبادی را هلاک کنیم، به سردمداران ثروتمندش فرمان می‌دهیم و [لی] در آنجا نافرمانی می‌کنند، پس آن گفتار (وعده عذاب) بر آن (مردم) تحقق یابد، و آن (شهر) را کاملاً درهم می‌کوییم.^۳

پرهیز از شرک ورزی: «هیچ معبود دیگری را با خدا قرار مده، تا [این‌که] نکوهیده [و] بی‌یاور بنشینی».^۴

پرستش خدای یگانه و احترام به والدین: «پروردگارت فرمان قطعی داده: که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید اگر یکی از آن دو، یا هر دو نزد توبه [سن] پیری

برستند، پس به آن دو «اف» (کوچکترین سخن اهانتآمیز) مگوی و آن دو را با پرخاش مران و به آن دو سخنی ارجمند گوی. و از سر مهر، بال فروتنی برای آن دو فرو آور و بگو: پروردگار! آن دو را رحمت کن، همان‌گونه که مرا در خردی پرورش دادند. پروردگارتان به آنچه در دل‌های شماست، داناتر است اگر شایسته باشید، پس حتماً او برای توبه‌کاران بسیار آمرزنده است».^۱

پرهیز از آموزه‌های غیرعلمی: «و از آنچه که هیچ علمی بدان نداری، پیروی مکن؛ [چرا] که گوش و چشم و دل (سوزان)، همگی آن‌ها از آن پرسیده می‌شوند».^۲

پرهیز از تکبر: «و در زمین، با سرمستی و تکبر راه مرو؛ [چرا] که تو زمین را نمی‌شکافی، و در بلندی به کوه‌ها نمی‌رسی. همه این [ها] گناهش نزد پروردگارت ناخوشایند است».^۳

خداؤند سبحان بعد از بیان احکام نظری و عملی می‌فرماید: «این [ها]، از آن حکمت[هایی] است که پروردگارت به سوی تو وحی کرده است و هیچ معبد

۴. اسراء/۳۹.

۵. بقره/۲۶۹.

۶. بقره/۲۶۸.

۱. اسراء/۲۳-۲۵.

۲. اسراء/۳۶.

۳. اسراء/۳۷-۳۸.

دیگری را با خدا قرار مده، که سرزنش شده [و] رانده شده، در جهنم افکنده شوی».^۴

ج: آیات سوره بقره: خداوند سبحان
درباره مبدأ فاعلی و مبدأ قابلی حکمت می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أَوْتَهُ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۵؛ خدا به هر کسی که بخواهد حکمت عطا می‌نماید و کسی که حکمت به او عطا شود حتماً خیر کثیری به وی عطا شده است و کسی غیر از خردمندان یاد آور این موضوع نخواهد شد.

مطابق این آیه شریفه، خداوند سبحان، مبدأ فاعلی و اولوالالباب، مبدأ قابلی حکمت می‌باشدند. مطلب غالب توجه این که خداوند سبحان قبل از بیان حکمت به وسوسه و وعده‌های کاذب شیطان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفُحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ»^۶؛ شیطان شما را از بین‌وابی می‌ترساند و به کارهای رشت و ای دارد، در حالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی و عده می‌دهد. خدا گشایش‌دهنده و داناست. و سپس به بیان حکمت می‌پردازد و

مگرید و از نعمتی که خدا به شما داده است و از آیات و حکمتی که برای موعظه شما فرستاده است یاد کنید و از خدا بترسید و بدانید که او به همه چیز آگاه است.

د: آیات سوره‌های دیگر: خداوند سبحان در سوره آل عمران به رابطه حکمت و کتاب آسمانی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «**كَذَّلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثْتَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَيُرَزِّقُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْيِ ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آن گاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد تا آیاتش را بر آنها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمت‌شان بیاموزد، هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.**

همچنین در سوره نساء به ترابط حکمت و کتاب آسمانی و نیز رابطه حکمت و حکومت اشاره شده است با این بیان: «أَمْ يَخْسِدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ یا بر مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می‌برند؟ در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و فرمانروایی بزرگ ارزانی داشتیم. «وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ

آن را با اولوالاباب پیوند می‌زنند و حکمت را راه مقابله با وسوسه‌های شیطانی می‌دانند. خداوند در آیه دیگری میان حکمت و کتاب رابطه برقرار می‌کند و می‌فرماید: «رَبَّنَا وَ أَبَغْتُ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُرَزِّقُهُمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَرِيبُ الْحَكِيمُ»؛ ای پروردگار ما، از میانشان پیامبری بر آن‌ها مبعوث گردان تا آیات تو را برایشان بخواند و به آن‌ها کتاب و حکمت بیاموزد و آن‌ها را پاکیزه سازد و تو بپروزمند و حکیم هستی. آیه دیگر سوره بقره نیز به حکمت قرآنی نظر دارد و میان کتاب آسمانی و حکمت رابطه برقرار می‌کند و می‌فرماید: «وَ إِذَا طَّافَتِ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّيْوْهُنَّ بِمَكْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَحَدَّوْا آیاتِ اللَّهِ هُرُوا وَ اذْكُرُوا نَعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعْظِكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ هر گاه زنان را طلاق دادید و مهلتشان سرآمد، یا آنان را به نیکو وجهی نگه دارید یا به نیکو وجهی رها سازید. و تا بر آن‌ها زیان برسانید یا ستم بکنید نگاهشان مدارید. و هر کس که چنین کند به خویشن ستم کرده است. و آیات خدا را به ریشخند

۳. آل عمران / ۱۶۴.
۴. نساء / ۵۴.

۱. بقره / ۱۲۶.
۲. بقره / ۲۳۱.

لَهُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضْلِلُوكُمْ وَمَا يُضْلِلُونَ إِلَّا
أَنفُسَهُمْ وَمَا يَضْرُونَكُمْ إِنْ شَيْءٌ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلِمْتُمْ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ عَظِيمًا^۱؛ اگر فضل و رحمت
خدا شامل حال تو نبود، گروهی از کافران
قصد آن داشتند که تو را گمراه کنند، ولی
آنان جز خود را گمراه نکنند و هیچ زیانی به
تو نرسانند. و خدا بر تو کتاب و حکمت
نازل کرد و چیزهایی به تو آموخت که از
این پیش نمی‌دانسته‌ای و خدا لطف بزرگ
خود را بر تو ارزانی داشت.

خداوند سبحان در سوره مائدہ رابطه
وثيق تری میان کتاب آسمانی و حکمت
برقرار می‌سازد و سه کتاب آسمانی قرآن و
تورات و انجیل را با حکمت مرتبط ساخته
است: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عَيْسَى ائْنَ مَوْرِيْمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي
عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدْسِ
ثُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلَالًا وَإِذْ عَلَمْتُكَ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلِ وَإِذْ خَلَقَ
مِنَ الطَّيْرِ كَهْشَةً الطَّيْرِ يَأْذِنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ
طَيْرًا يَأْذِنِي وَتُبَرِّئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ يَأْذِنِي وَإِذْ
خُرُجَ الْمُؤْتَى يَأْذِنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ
إِذْ جِئْتُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنَّ هَذَا
إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ^۲؛ خدا به عیسی بن مریم
گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی

-
۱. نساء/۱۱۳.
۲. مائدہ/۱۱۰.

داشتهام یاد کن، آن زه ان که به روح
القدس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و
چه در بزرگسالی سخن گویی، و به تو
کتاب و حکمت و تورات و انجیل
آموختم. و آن گاه که به امر من از گل
چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی
و به امر من پرندهای شد و کور مادرزاد و
پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و
مردگان را به فرمان من زنده بیرون آوردم
و چون با این دلایل روشن نزد بنی
اسرائیل آمدی، من آنان را از آسیب
رساندن به تو بازداشتیم و از میانشان کسانی
که کافر بودند گفتند که این جز جادویی
آشکار نیست.

با توجه به آیات پیشگفته قرآن و
توضیحاتی که داده شد، می‌توان به معنای
پایه حکمت دست یافت. معنای پایه‌ای که از
آیات به دست می‌آید، همان معنایی است که
از اهل لغت استفاده شد. بنابراین، واژه حکیم
و مشتقاش به معنای عالمی است که اندیشه
صحیحش، او را به کارهای محکم و
مستحکم وا می‌دارد و از کارهای زشت و
ناروا و جهل و نادانی و ظلم جلوگیری
می‌کند؛ بنابراین، حکمت به علم نظری
صحیح و متنهی به علم عملی پسندیده و
عمل به افعال نیکو اطلاق می‌شود.

حکمت در روایات

حکمت در روایات نیز معانی گوناگونی دارد و ویژگی‌ها و عوامل مهمی برای آن بیان کرده‌اند برای نمونه، می‌توان به مطالب ذیل توجه کرد.

معانی حکمت در روایات: حکمت در روایات پیشواستان دین به معنای فهم و عقل و ضد هوای نفس و اطاعت الهی و پامبر و امام و قرآن به کار رفته است. مجموعه این معانی به جهت پیوستگی در یک عنوان بیان می‌گردد. توضیح این‌که حکمت در بسیاری از روایات به معنای فهمیدن و عقل ورزیدن تفسیر شده است. امام کاظم علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلًا وَ قَالَ وَلَقَدْ أَتَيْنَا لُقْمَانَ الْحَكْمَةَ قَالَ الْفَهْمَ وَالْعَقْلُ».^۱

همچنین در روایات دیگری، عاقل به عنوان شخصی معرفی می‌شود که حکمت را همراهی می‌کند؛ برای نمونه امام صادق علیه السلام در روایتی به هشام خطاب می‌کند که عاقل، به بهره کمتر از دنیا به همراه حکمت راضی می‌شود، ولی از بهره اندک حکمت به همراه دنیا رضایت نمی‌دهد. حضرت می‌فرماید:

«يَا هَشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ رَضِيَّ بِاللَّذُونَ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ الْحِكْمَةِ وَلَمْ يَرِضِ بِاللَّذُونَ مِنَ الْحِكْمَةِ مَعَ الدُّنْيَا فَلِذَلِكَ رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ يَا هَشَامُ إِنَّ الْعُقْلَاءَ تَرَكُوكُمْ فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الَّذِنُوبُ وَتَرَكُ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرَكُ الَّذِنُوبُ مِنَ الْفَرْضِ».^۲

این روایت نشان می‌دهد که میان حکمت و عاقل رابطه وثيق و محکمی برقرار است. و نیز امیر المؤمنین علیه السلام، رابطه دیالکتیکی میان عقل و حکمت قائل است. وی عقل را وسیله استخراج عمق حکمت و حکمت را وسیله استخراج عمق عقل معرفی می‌کند. این روایت را عده‌ای از شیعیان از سهل بن زیاد از عبید الله الدھقان از احمد^۳ می‌فرماید: «بِالْعَقْلِ اسْتُخْرَجَ غَورُ الْحِكْمَةِ وَ بِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ غَورُ الْعَقْلِ...».^۴ حال که روشن گشت حکمت به معنای عقل و فهم است، برای درک دقیق عقل که خود از مشترکات لفظی است، باید به واژگان ضد آن مراجعه کرد. ضد حکمت در برخی از روایات، هواه معرفی شده است و هواه نقطه مقابل عقل است. زیرا مطابق

1. الكافي، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۶، ح ۱۲؛ البرهان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۳۶۴؛ تفسير الصافى، ج ۴، ص ۱۴۱.

2. الكافي، ج ۱، كتاب العقل و الجهل، ص ۱۷، ح ۱۲؛ همان، ح ۲۸.

می شود، پیوند وثیق میان حکمت و ایمان است؛ زیرا حکمت در روایات گمشده مؤمن معزوفی شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُمَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ ضَالَّتُهُ فَلِيَأْخُذْهَا». پس مؤمنان با وصف ایمان به دنبال حکمتاند و چون از ایمان دینی برخوردارند، حکمت را می پذیرند. و اگر از روایات دیگری فهمیده می شود که مؤمنان باید حکمت را هرچند از منافقان فرابگیرند، نباید گمان کرد که حکمت در اختیار منافق است، بلکه از باب اهمیت حکمت و تأکید بر دریافت آن، این گونه سخن گفته اند. به عبارت دیگر، آن قدر حکمت اهمیت دارد که هرچند در اختیار منافق باشد، فراگرفتن آن لازم است و به تعبیر امیر المؤمنین علیه السلام: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذُ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ الْفَقَاقِ»؛ به همین جهت، اگر هم منافقی، حکمت را از اهلش گرفت، آرامش ندارد و در طوفان درونی به سر می برد، تا این که از او خارج گردد. امام علی در این باره می فرماید: «خُذِ الْحِكْمَةَ أَئْنَى كَانَتْ فِإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلَجُّجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَيْهِ»

۴. الكافی، ج ۸، ۱۶۷، حدیث الناس یوم القيمة، ص ۹.
۵. نهج البلاغه، حکمت ۴۸۱.

روایات دیگر، «العقل ماعبد به الرحمن»؛ یعنی عقل، ابزاری برای عبادت خداوند سبحان است. پس عقل تنها ابزار ادراکی نیست، بلکه علاوه بر جنبه ادراکی عقل، از برخی روایات و آیات به دست می آید که باید به جنبه کارکردی عقل یعنی کارکرد بازدارندگی از معصیت و تشویق به طاعت الهی نیز توجه داشت. بنابراین، می توان روایاتی مانند: «وَالْحِكْمَةُ وَضَدُّهَا الْهَوْى»^۱، «الْحِكْمَةُ ضَدُّهَا الْخَطَا»^۲ تمسک کرد، تا مشخص گردد که حکمت نیز همانند عقل از دو بار معنایی معرفتی و کارکردی برخوردار است، یعنی در معنای حکمت هم جنبه فهمیدن حقایق و درک مطابق با واقع و عاری از خطأ وجود دارد و هم در آن، عمل طاعت الهی و ترک از معصیت و پیروی نکردن از هوای نفس لحظه شده است. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» می فرماید: «عِرْفَةُ الْإِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكَبَائِرِ الَّتِي أُوجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ».^۳

رابطه حکمت و ایمان: مطلب مهم دیگری که از روایات درباره حکمت فهمیده

۱. همان، ح ۱۴، ص ۲۲، ح ۳۴. نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: «الحكمة وضدها الهوى»؛ بنگرید به: «الخلال، ص ۵۹۳».

۲. الكافی، ج ۱، ص ۱۱۱.
۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

صَوَّابُهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ»^۱.

حَكْمَتْ بِهِ مَعْنَى فَضَالِّ اخْلَاقِي وَ تَرْكِ رِذَايْلِ نَيْزِ بِهِ كَارِ رِفْتَهِ اسْتَ^۲.

عوامل حکمت: حکمت، امری قلبی است که بر زبان جاری می‌گردد و با اخلاص در ایمان تحقق می‌یابد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَا أَخْلَصَ الْعَبْدَ إِلَيْهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ قَالَ مَا أَجْمَلَ عَبْدًا ذَكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَى زَهَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَرَهَا وَ دَوَاعَهَا وَ حَكْمَةَ عَلَى لِسَانِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»^۳. یا پیامبر اکرم علیه السلام درباره بادمجان می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ فِي دَارِ جَابَرِ فَقَدَمَ إِلَيْهِ الْبَازِنِجَانَ فَجَعَلَ يَأْكُلُ فَقَالَ إِنَّ فِيهِ الْحَرَاجَةَ فَقَالَ: يَا جَابَرُ إِنَّهَا أُولَئِكَ الْحَرَاجَةَ أَمَنَتْ بِاللَّهِ أَقْلُوهُ وَ أَضْجُوهُ وَ زَيْسُوهُ وَ لَبُونُهُ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْحَكْمَةِ»^۴. مراتب حکمت: حکمت مراتبی دارد که می‌توان خوف و خشیت الهی را در رأس آن دانست. پیامبر اعظم در این باره می‌فرماید: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۵. چنین روایتی نیز از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است^۶.

وَ أَنْطَقَ بَهَا لِسَانَهُ وَ بَصَرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَ دَوَاعَهَا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»^۷.

در برخی از روایات به پاره‌ای از میوه‌ها و خوراکی‌ها به عنوان عوامل پیدایش حکمت اشاره شده است؛ برای نمونه، امام صادق علیه السلام به «به» اشاره می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ أَكَلَ سَفَرْجَلَةً أَنْطَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»^۸. یا پیامبر اکرم علیه السلام درباره بادمجان می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ فِي دَارِ جَابَرِ فَقَدَمَ إِلَيْهِ الْبَازِنِجَانَ فَجَعَلَ يَأْكُلُ فَقَالَ إِنَّ فِيهِ الْحَرَاجَةَ فَقَالَ: يَا جَابَرُ إِنَّهَا أُولَئِكَ الْحَرَاجَةَ أَمَنَتْ بِاللَّهِ أَقْلُوهُ وَ أَضْجُوهُ وَ زَيْسُوهُ وَ لَبُونُهُ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْحِكْمَةِ»^۹. مراتب حکمت: حکمت مراتبی دارد که می‌توان خوف و خشیت الهی را در رأس آن دانست. پیامبر اعظم در این باره می‌فرماید: «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^{۱۰}. چنین روایتی نیز از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است^{۱۱}.

۵. همان، ج ۲، ۱۲۸، باب ذم الدنيا و الزهد فيها.

۶. همان، ج ۶، باب السفرجل، ص ۳۵۷.

۷. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، باب البازنجان، ص

۴۲۹.

۸. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶.

۹. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۶۳.

۱. همان.

۲. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۳-۲۸۴؛ تحف العقول، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳. الكافي، ج ۱۶، باب الصمت، ص ۱۵.

۴. همان، ج ۲، ۱۱۳، باب الصمت و حفظ اللسان، ص ۳.

مجموعه روایات پیشوایان دین نیز معنای پایه پیشگفته حکمت را تأیید می‌کند و به خوبی می‌توان حکمت را علم نظری و اندیشه صحیحی دانست که شخص حکیم را به کارهای محکم و مستحکم و ادار می‌کند و از کارهای زشت و ناروا و جهل و نادانی و ظلم باز می‌دارد؛ بنابراین، حکمت به علم نظری صحیح و متممی به علم عملی پسندیده و عمل به افعال نیکو اطلاق می‌شود.

حکمت در تفسیر

تفسران به تبعیت از محتوای روایات و آیات معانی گوناگونی برای حکمت بیان کرده‌اند که به شرح ذیل بیان می‌گردد.
حکمت به معنای عقل و فهم^۱ و به تعبیری حکمت عبارت است از عقل و علم و عمل به آن و اصابت به واقع.^۲

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البيان حکمت را عبارت دانسته از عقل سرشار و علم بسیار و توفیق عمل به مقتضای علم و اصابت آن به واقع.^۳ وی دریابان تفاسیر گوناگون حکمت می‌نویسد: «وَالْحِكْمَةُ» قیل

-
۱. ارشاد الذهان الى تفسير القرآن، ج ۱، ص ۴۱۷.
 ۲. الاصفى فى تفسير القرآن، ج ۲، ص ۹۶۷.
 ۳. عبدالله شبر، تفسير القرآن الكريم، ج ۱، ص ۳۹۱.
 ۴. ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱۹، ص ۱۷۰.

هی هاهنا السنة عن قتادة و قيل المعرفة بالدين و الفقه فى التأویل عن مالک بن أنس و قيل العلم بالأحكام التي لا يدرك علمها إلا من قبل الرسل عن ابن زيد و قيل إنه صفة لكتاب كأنه وصفه بأنه كتاب وأنه حكمة وأنه آيات و قيل الحكمة شيء يجعله الله فى القلب ينوره الله به كما ينور البصر فيدرك المبصر و قيل هي مواضع القرآن و حرامه و حلاله عن مقاتل و كل حسن^۴.

قول صائب و فعل كامل که از جمله آن، معرفت توحید و نفی شرک است یا مراد ادله عقلیه است بر تغیر توحید و ایمان و نفی شرک.^۵

حکمت به معنای علم به خداوند متعال و صفات او و نیز به معنای وضع الشئ فی محله و نیز طاعت الهی و مخافت الهی به کار رفته است.^۶

حکمت، معرفت علمی است در حدی که نافع باشد. پس حکمت، حد وسط بین جهل و جربه است. علامه طباطبائی در ادامه این مطلب می‌فرماید: کلمه ذلك در آیه شریفه سوره لقمان، اشاره به تکالیف

-
۴. مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۳۹۶.
 ۵. تفسير إثنا عشرى، ج ۱۰، ص: ۳۳۸.
 ۶. الكاشف، ج ۶، ص: ۱۶۰.

با سعادت انسان سروکار داشته باشد، مانند حقایق فطری که اساس تشریعات دینی را تشکیل می‌دهد. «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتيَ خَيْرًا كَثِيرًا» معنای جمله، روشن است. نکته‌ای که باید تذکر داد این است که نام‌دهنده حکمت را نبرده و این دو جهت دارد: یکی این‌که جمله قبلی که می‌فرمود: «خدا حکمت را به هر کس که بخواهد می‌دهد» دلالت می‌کند بر این‌که در جمله مورد بحث، «دهنده حکمت» خدا است. جهت دوم این بود که بفهماند حکمت به خودی خود منشأ خیر بسیار است، هر کس آن را داشته باشد خیری بسیار دارد، و این «خیر بسیار» از این جهت نیست که حکمت منسوب به خدا است، و خدا آن را عطا کرده، چون صرف انتساب آن به خدا باعث خیر کثیر نمی‌شود، هم چنان‌که خدا مال را می‌دهد، ولی دادن خدا باعث نمی‌شود که مال، همه جا مایه سعادت باشد، چون به قارون هم مال داد، و فرمود: «وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكَنْزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَشْعُوْبَ الْعُصْبَةِ أُولَى الْفُؤَادَ».

نکته دیگر این‌که فرمود: «حکمت خیر کثیر است» با این‌که جا داشت به خاطر ارتفاعشان و نفاست امر آن به طور مطلق فرموده باشد «حکمت خیر است» و این به آن جهت بود که بفهماند خیر بودن حکمت

پیشگفته است و اگر احکام فرعی دین در این آیه، حکمت نامیده می‌شود از این جهت است که هریک مشتمل بر مصالحی است.^۱ وی در تفسیر آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ سوره بقره می‌فرماید: کلمه «حکمت» به کسره «حاء» بر وزن «فعلة» است، که وزنی است مخصوص افاده نوع؛ یعنی دلالت بر نوع معنایی می‌کند که در این قالب در آمده. پس حکمت به معنای نوعی احکام و اتفاق یا نوعی از امر محکم و متقن است، آن چنان‌که هیچ رخنه یا سستی در آن نباشد، و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می‌شود، و معنایش در این موارد این است که بطلان و کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد. و این جمله دلالت دارد بر این‌که بیانی که خدا در آن بیان حال انفاق و وضع همه علل و اسباب آن را و آثار صالح آن در زندگی حقیقی بشر را شرح داده، خود یکی از مصادیق حکمت است. پس حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای که مطابق با واقع باشد؛ یعنی به نحوی مشتمل بر سعادت بشر باشد، مثلاً معارف حقه الهی درباره مبدأ و معاد باشد، و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است معارفی باشد که باز

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۰.

را به رقت درآورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت‌آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد. و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفا برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند به کار برود، بدون این‌که خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است از این‌که آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنابراین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود. چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنِ مقید ساخته و جدال را هم به قید «بِالْتَّي هِيَ أَحْسَنُ» مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر این‌که بعضی از موعظه‌ها حسن نیستند، و بعضی از جدال‌ها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) بودن و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گرنه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد. و بعيد نیست تعلیلی که ذیل آیه کرده و فرموده: «إِنَّ رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِعَنْ ضَلَالٍ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» وجه تقييد مذکور را

هم منوط به عنایت خدا و توفیق او است، و مسئله سعادت منوط به عاقبت و خاتمه امر است. در مثل فارسی هم می‌گویند: «شاهنامه آخرش خوش است»، چون ممکن است خدا حکمت را به کسی بدهد، ولی در آخر کار منحرف شود، و عاقبتیش شر گردد.^۱ علامه در تفسیر حکمت به تطبيق حکمت با برهان نیز پرداخته است. وی در تفسیر آیه ۱۲۵ سوره نحل می‌فرماید: و اما معنی «حکمت» - بهطوری که در مفردات آمده - به معنای اصحابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موقعه» بهطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد، و اما «جدال» بهطوری که در مفردات آمده، عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه‌جویی است. دقت در این معنی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا دانایر است) حاجتی است که حق را نتیجه دهد آن‌هم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند، و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم کرده، و قلبش

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۶۰۷.

روشن کند، و معنا چنین شود: خدای سیحان داناتر است به حال کسانی که از دین حق گمراه گشتند، هم چنان که او داناتر است به حال راه یافتگان، پس او می‌داند تها چیزی که در این راه مفید است همانا حکمت و موعظه و جدال است، اما نه هر موعظه و جدال، بلکه مراد موعظه حسن و جدال احسن است.^۱

حکمت، معرفت اسرار عالم وجود و احاطه و علم به حقایق قرآن است و مجموعه آنچه قرآن از آنها به حکمت یاد کرده، معرفت و علم و اخلاق طاهره و تقوی و نور هدایت است.^۲

ابوالفتح رازی در تفسیر **بُيُوتِ الْحِكْمَةِ مَنْ يَشَاءُ**، تفاسیر گوناگون حکمت را به شرح ذیل بیان می‌کند: «سَدِّي گفت: مراد به حکمت نبوت است. عبد الله بن عباس و قتاده و ابو العالیه گفتند: مراد علم قرآن است، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقدم و مؤخر و حلال و حرام».

ضحاک گفت: مراد قرآن است و حفظ او و فهم معانی او، و گفت: در قرآن صد و نه آیت است از ناسخ و منسوخ، و هزار آیت

است در حلال و حرام، و هیچ مؤمن را روا نبود که رها کند ناآموخته تا بیاموزد، بیاموزی آن را تا چون اهل نهروان نباشی.

مجاهد گفت: مراد علم فقه است، و هم او گفت به روایت ابن ابی نجیع که: مراد اصابت قول و فعل است که مرد در آنچه کند و گوید مصیب باشد. ابن زید گفت: مراد عقل است. بعضی دگر گفتند: مراد معرفت است. ربیع انس گفت: مراد ترس خداست، بیانش قول رسول ﷺ: «خشیة الله رأس كل حکمة».

سهل بن عبد الله گفت: مراد به حکمت سنت است. اهل اشارت گفتند: علم لدنی است. بعضی دیگر گفتند: خدای را گواه کردن است بر جمیع احوال. ابو عثمان النهذی گفت: نور الهی است که فرق کند میان وسوس و الهام. و گفته‌اند: مراد تجرید سر است از خلق برای حق. بعضی دگر گفتند: «هی سرعة الجواب مع اصابة الصواب» و اهل لغت در حد حکمت گفتند: «کل فضل جزء من قول او فعل»، و اصل او از منع باشد.^۳

حکمت به معنای برهان منطقی و یکی از

۳ . ابوالفتوح رازی، *تفسیر روض الجنان و روح الجنان*، ج ۴، ص ۷۳ و ۷۴.

۱ . ترجمه *تفسیر المیزان*، ج ۱۲، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

۲ . *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزلي*، ج ۱۳، ص ۳۳.

(۱۲۵) و مقصود از حکمت، برهان و مراد از موعظه حسن، خطابه است و جدل احسن از آداب جدل است. «فَإِنَّ الْحِكْمَةَ هِيَ الْبَرَهَانُ وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ مِنْ صَنَاعَةِ الْخَطَابَةِ وَمِنْ آدَابِ الْجَدْلِ أَنْ يَكُونَ بِالْتَّيْهِ هِيَ الْحَسَنَةُ»^۲. علامه طباطبایی نیز در تفسیر *المیزان* این تطبیق را پذیرفته است.^۳

دیدگاه برگزیده

با توجه به آیات قرآن و روایات پیشوایان دین می‌توان مؤلفه‌های حکمت و معنای پایه آن را به شرح ذیل بیان کرد.

حکمت هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد. به عبارت دیگر، حکمت هم ساحت تعقلی و ادراکی و هم ساحت کشی و رفتاری را دربرمی‌گیرد.

حکمت نظری، عبارت از معرفت مطابق با واقع و برخوردار از عصمت و عاری از خطای است. و حکمت عملی، بایدها و نبایدهای مربوط به حوزه ارشادها و رفتارهای مهذبانه و همراه با خشیت و اخلاص الهی است. حاصل سخن آن‌که حکمت دربردارنده مسایل بینشی و اعتقادی،

صناعات خمس می‌باشد. این تفسیر برای نخستین بار توسط ابن رشد اندلسی در کتاب فصل المقال مطرح گردید. وی در این باره می‌فرماید: «شريعت اسلام تنها شريعي است که ما را به سعادت حکمت‌آموزی سوق می‌دهد و به معرفت الله و مخلوقاتش فرا می‌خواند... و شريعت محمدی، همه راههای وصول به معرفت الهی را براساس آیه «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالْأَيْتِيْهِيَّ أَحْسَنَ» دربردارد. ابن رشد، سه راه وصول به معرفت در قرآن را به برهان و جدل و خطابه منطقی تطبیق می‌کند»^۱.

مرحوم مظفر نیز در بیان فواید صناعات خمس، ضمن گلایه از اهل منطقی که به همه صناعات نپرداختند، می‌نویسد: «سه صنعت برهان و جدل و خطابه از میان صناعات خمس بیشتر مورد نیاز است. قرآن کریم نیز مردم را به بهره‌وری از روش‌های پیشگفته در تبلیغ دین تشویق نموده است وقتی که می‌فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالْأَيْتِيْهِيَّ أَحْسَنَ» (نحل /

۲. محمدرضا مظفر، *المنطق*، انتشارات حبیب،

۱۴۲۰، ص ۳۰۸.

۳. ترجمه تفسیر *المیزان*، ج ۱۲، ص ۵۳۴ و ۵۳۵.

۱. ابن رشد، فصل المقال و تقریر ما بین الشريعة والحكمة من الاتصال، تقدیم و تعلیق: سمیع دغیم، دارالفکر اللبناني، ۱۹۹۴، ص ۴۱ و ۴۲.

می‌کند و هم این‌که در برابر هوای نفس و شهوت می‌ایستد.

حکمت به معنای درک دقیق و صحیح و کامل واقعیتها و فعل هماهنگ با نظام احسن مختص به خداوند سبحان است و او حکیم علی الاطلاق است، ولی خداوند حکیم، حکمت را به سایر انسان‌ها به اندازه تواناییشان به آن‌ها عطا می‌کند. و چون حکمت الهی هم به حوزه اندیشه و هم به حوزه فعل مربوط می‌باشد و خداوند هم در افاضه حکمت اگر قابلیتی باشد، کوتاهی نمی‌کند، بنابراین، حکمتی که باید کشف و شناسایی و تدوین گردد، می‌باید به هر دو ساحت اندیشه و عمل مربوط باشد و آدمی را به حکمت الهی نزدیک کند؛ یعنی موضوع این حکمت باید انسانی باشد که با کسب اندیشه و عمل حکیمانه به خداوند حکیم نزدیک شود و این سلوک بدون وحی و انسان‌های کاملی که راه را طی کرده‌اند میسر نیست. انسان انصمامی با درک حضوری و فطری از خود و عوارض و احکام خود، پاره‌ای از سلوک را طی می‌کند تا با بهره‌گیری و اتصال به ولایت نبوی و علوی و ولوی، بخش‌های دیگری از سلوک را سپری نماید تا به ولایت الهی نزدیک گردد. حکمت عبارت است از قضایای حقه‌ای

احکام منشی و اخلاقی و نیز احکام فقهی و رفتاری و کنشی می‌باشد. به عبارت دیگر، حکمت نظری به حوزه عقاید و بینش‌ها و حکمت عملی به اعمال فردی و اجتماعی می‌پردازد. به همین جهت، حکمت قرآنی معنایی وسیع و گسترده به خود می‌گیرد.

حکمت به منابعی مانند عقل و وجdan و فطرت و وحی نیازمند است و توانایی عقل و وجودان در شناخت پاره‌ای از حقایق حکمی، انسان را از منبع وحیانی بی‌نیاز نمی‌کند. بنابراین، قرآن و پیشوایان دین همانند عقل، منابع معرفتی و حکمی به شمار می‌آیند. حکمت، علاوه بر تعقل و عقل ورزی و بهره‌گیری معرفتی از وحی به روش تهذیبی و عملی هم نیازمند است؛ یعنی حکیم برای حدوث و بقای حکمت باید به سلوک عملی و تهذیب نفس پردازد. اطاعت از خدا و دوری از گناه و تبعیت از دین و پیامبر و امام معصوم حکمت‌زا هستند. بنابراین، حکمت زمانی تحقق می‌باید که حکیم علاوه بر معرفت صحیح از عمل به آن هم برجوردار باشد.

مبدأ فاعلی حکمت، خداوند سبحان و مبدأ قابلی آن، انسان صاحب تعقل و به تعبیر قرآنی اولوالالباب است. البته عقلی که هم قدرت ادراکی دارد و حقایق را کشف

که مطابق با واقع باشد، اگر به حوزه واقعیات مربوط باشد، و مشتمل بر قضایای صحیحی است اگر مشتمل بر اعتباریات باشد و نیز به عمل درست ارتباط پیدا می کند و مجموعه حکمت باید دربردارنده سعادت بشر باشد. بنابراین، حتاً اگر حکمت بیانگر معارف طبیعی باشد، باید به نحوی تأمین کننده سعادت آدمی باشد.

پاره‌ای از مصاديق حکمت عبارت‌اند از توحید و نفی شرک، اعتقاد به معاد و حسابرسی قیامت، انجام کارهای پسندیده مانند: ادای حقوق دیگران، وفاداری به عهد، نمازگزاری، اعتدال در راه رفتن و سفارش به کارهای پسندیده مانند: توصیه به یتیمان و وفاداری به پیمان، و ترک کارهای ناپسند مانند اسراف، شراب‌خواری، فروکاستن صدا، پرهیز از تکبر و فخر فروشی، احسان به والدین و سفارش به پرهیز از کارهای ناپسند.

حکمت در قرآن با فلسفه مصطلح، نسبت عموم و خصوص من وجه دارد؛ یعنی برخی از مباحث فلسفی مانند جوهر و عرض به حکمت قرآنی مربوط نیست و پاره‌ای از مباحث حکمی قرآن مانند حکمت احکام شرعی و اخلاقی در فلسفه مطرح نمی‌باشد. فلسفه در اصطلاح اهل فن، دانشی

است که با بهره‌گیری از بدیهیات در صدد کشف عوارض موجود بماهو موجود است، در حالی که حکمت قرآنی می‌خواهد انسان را با حکمت نظری و حکمت عملی به هدایت و سعادت معقولانه برساند. فلسفه مصطلح، فارابی و بوعلی می‌سازد و حکمت قرآنی، لقمان و سلمان را به جامعه تحويل می‌دهد. روش داوری فلسفه تنها تعقل است، ولی روش حکمت قرآنی، وحی و تعقل و تهذیب و اخلاص است. همان‌گونه که پیامبر اکرم فرمود: «من اخلاص الله اربعین صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه». و از طرف دیگر خداوند سبحان وقتی درباره حکمت سخن می‌گوید و در سوره بقره آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ می‌فرماید: این‌که حکمت را به هر شخصی بخواهیم می‌دهیم و اگر حکمت نصیب کسی بشود خیر فراوان نصیب او می‌گردد؛ قبل از آن درباره وعده شیطان گزارش می‌دهد که شیطان انسان را به فقر و عده می‌دهد و او را می‌ترساند و به فحشا توصیه و امر می‌کند. خداوند در این صورت، وعده مغفرت و فضیلت می‌دهد و بعد وارد بحث حکمت می‌شود که خیر کثیری به همراه دارد. شاید بتوان از این آیات استفاده کرد که حکمت، ترجیح‌دهنده وعده خداوند سبحان بر امر شیطان می‌باشد و

کسانی که از حکمت برخوردار باشند و عده خداوند را برابر شیطان ترجیح داده‌اند. حکمت در قرآن نیز معنایی گستردگر از برهان منطقی دارد. برهان منطقی، یکی از صناعات خمس است که نوعی حجت مبتنی بر بدیهیات شش گانه را تأمین می‌کند و به روش‌های دیگر عملی مانند اخلاص و تهذیب توجهی ندارد، در حالی که معارفی که از طریق بدیهیات به دست نیایند بلکه از راه اخلاص در عمل یا وحی الهی یا از طریق ولایت پیشوایان دین حاصل آید، حکمت قرآنی بهشمار می‌آید. علاوه بر این که حکمت برهانی نیز حکمت قرآنی محسوب می‌گردد. پس تهذیب و عمل به حکمت دینی هم از زمینه‌های پیدایش حکمت است. برهان منطقی تنها در دایره گزاره‌های توصیفی مطرح است، ولی حکمت قرآنی هم به حوزه گزاره‌های توصیه‌ای و هم به رفتار و عمل می‌پردازد. حکمت در قرآن و روایات، تمام آموزه‌های سعادت ساز اعم از عقاید و اخلاق و احکام را شامل می‌شود، در حالی که فلسفه تنها به معارف کلی ناظر به واقعیت‌ها و عوارض هستی می‌پردازد.

حاصل سخن آن که اولاً، حکمت دینی و اسلامی باید به سعادت انسان توجه داشته

باشد. پس موضوعش باید انسان باشد، ولی چون فلسفه از بدیهیات شروع می‌کند، انسان انضمامی را موضوع حکمت نوین اسلامی قرار دادیم و نام این حکمت را حکمت انسانی گذاشتیم. ثانیاً، حکمت اسلامی نباید تنها به هست و نیست‌ها پردازد، بلکه باید هم به عرصه نظر و هم به عرصه عمل توجه داشته باشد. ثالثاً، حکمت اسلامی با روشی عقلی و فطری و وحیانی و تهذیبی به بیان مسایل حکمی می‌پردازد. رابعاً، دین اسلام مشتمل بر تمام حکمت‌های سعادت‌ساز است و مسایل گوناگون عقاید و احکام و اخلاق و مبادی آن‌ها را بیان کرده است، ولی چون فقه‌ها و عالمان اخلاق و متكلمان به معارف اعتقادی و احکام اخلاقی و فقهی پرداخته‌اند، حکیم اسلامی برای جلوگیری از تکرار تنها به تبیین و اثبات مبادی تصویری و تصدیقی و نیز عقلانی‌سازی گزاره‌های کلی این سه دانش می‌پردازد. حکمت انسانی اسلامی بر این باور است که نگرش و رویکرد آدمی به جهان و هستی و طبیعت و آدم نیز در سعادت او مؤثر است، پس حکمت انسانی اسلامی علاوه بر مباحث پیشگفته به مبادی طبیعت‌شناسی و هستی‌شناسی و جهان‌شناسی و انسان‌شناسی نیز می‌پردازد.